

Analysis of Abdul Rahman Sharqawi's novel *Al-Fallah* based on the critical aesthetics of the Frankfurt School

Fatemeh Saeedi Siahdasht, MA student in Arabic language and literature,
University of Hakim Sabzevari

Hojatollah Fasngari,¹ Associate professor of Arabic language and literature,
University of Hakim Sabzevari

Received: 15-12-2024

Accepted: 26-04-2025

Introduction: The Critical Aesthetic Theory, a foundational concept of the Frankfurt School in the 20th century, provides a framework for critiquing the structures of capitalist societies. This school of thought posits that art, as a synthesis of sensory experiences and rational perception, is the only phenomenon capable of authentically engaging with beauty. Art is not confined to mere entertainment or pure aesthetics; rather, it serves as a vital tool for social critique and fostering fundamental societal transformations. The present study aims to analyze *The Peasant (Al-Fallāh)*, a novel by the Egyptian writer Abdel Rahman Al-Sharqawi, through the lens of the Critical Aesthetic Theory and by employing a descriptive-analytical method. As an example of critical literature, *The Peasant* offers an aesthetic critique of a capitalist society and its cultural impacts. This research seeks to answer how Al-Sharqawi artistically employs the beauty of art to critique power structures and dominant ideologies as well as how he transforms art into a medium for enhancing critical thinking and social awareness.

Methodology: This study adopts a descriptive-analytical approach to examine *The Peasant*. The analysis is grounded in the Critical Aesthetic Theory, with a particular focus on its key concept of mass culture critique. By exploring themes such as resistance to the culture, opposition to individualism and reductionism, dialectical contradictions, and the critique of gender stereotypes, the research investigates how Al-Sharqawi uses diverse and complex characters in a narrative to address social inequalities, political corruption, identity crises, and hidden societal issues perpetuated by mass culture.

Results and discussion: The findings of this research reveal that Al-Sharqawi effectively employs artistic beauty as a means of critiquing societal structures and dominant ideologies. Through the creation of multifaceted characters and a compelling narrative, he highlights contradictions, social inequalities, political corruption, and identity crises within Egyptian postcolonial society, which are often obscured by mass culture. By inviting readers to examine these contradictions, inequalities, and cultural stereotypes, *The Peasant* fosters deeper reflection and analysis of societal issues. The novel's engagement with themes such as the critique of mass culture, opposition to individualism, and the deconstruction of gender stereotypes demonstrates the capability of art as a powerful means of promoting critical thinking and social consciousness.

¹ Corresponding Author Email: h.fasanghari@hsu.ac.ir

Conclusion: *The Peasant* stands as a significant example of critical literature that uses art as a tool for social critique and change. Al-Sharqawi's novel not only critiques the structures of capitalist societies and their cultural impacts but also emphasizes the transformative potential of art. By addressing social contradictions, inequalities, and hidden societal issues, the novel invites readers to engage in critical thinking and reflection on their own society. This study underscores the relevance of the Critical Aesthetic Theory in analyzing literary works and highlights the enduring power of art to challenge dominant ideologies and foster social awareness.

Keywords: Critical aesthetics, The novel *The Peasant*, Abdel Rahman Al-Sharqawi, Mass culture, Postcolonial Egypt.

References

- Ahmadi, B. (1998). Creation and freedom. Tehran: Markaz Publication. (In Persian)
- Azadarmeki, T., & Rezaei, M. (2006). Subject and power: An analysis of the formation of mentality in cultural studies. *Sociological Studies*, 27, 125_156. (In Persian)
- Benjamin, W., Marcuse, H., & Adorno, T. (2003). Critical aesthetics: Selected writings on aesthetics by Walter Benjamin, Herbert Marcuse, and Theodor Adorno. Translated by O. Mehrgan. Tehran: Game Nov Publication. (In Persian)
- Corrigan, P. (2017). An introduction to the sociology of consumption. Translated by Sh. Madani Lavassani. Tehran: Research Institute for Culture, Art and Communications. (In Persian)
- Fuladi, M. (2021). Analysis of women's social status in Reza Baraheni's novels based on the critical aesthetics theory of the Frankfurt School. *Pazhoheshnameh ye Adabiyat e Dastani*, 10(4), 129_150. (In Persian)
- Giddens, A., & Bordsley, K. (2007). *Sociology*. Translated by H. Chavoshian. Tehran: Ney Publication. (In Persian)
- Jahaniyan, N. (1999). Individualism and capitalism. *Kitabe Naqd*, 11, 38_63. (In Persian)
- Lasswell, H. D. (1997). Structure and function of communication in society. Translated by N. Doosti, Resaneh, 31, 62_69. (In Persian)
- Mahdizadeh, M. (2010). Media theories: Common ideas and critical perspectives. Tehran: Nashre Hamshahri. (In Persian)
- Mohseni, M., & Pirooz, G. (2009). Analysis of Parvin E'tesami's poetry based on the critical aesthetics theory of the Frankfurt School. *Nasr e pazhuheshi ye Adab e Farsi*, 22, 223_248. (In Persian)
- Pashai Fakhri, K., Hosseinpour Chianeh, A., & Adelzadeh, P. (2020). A study of Nima Yushij's poetry based on the critical aesthetics theory of the Frankfurt School. *Aesthetics of Literature*, 43, 1_25. (In Persian)
- Pin, M., & Rey Barbra, J. (2020). A critical dictionary of thought: From the Enlightenment to postmodernism. Translated by P. Yazdanjou. Tehran: Markaz Publication. (In Persian)
- Sharquawi, A. (1975). *Al_ Falah*. Tunis: Abd Allah Publishing and Distribution. (In Arabic)
- Stirintati, D. (2001). Introduction to popular culture theories. Translated by S. Paknazar. Tehran: Game nov Publication. (In Persian)



تحلیل رمان «الفلاح» عبدالرحمان شرقاوی بر پایه‌ی زیبایی‌شناسی انتقادی مکتب فرانکفورت

فاطمه سعیدی سیاهدشت، دانشجوی کارشناسی ارشد گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار،

ایران

حجت اله فسنقری، دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۹/۲۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۲/۰۷

چکیده

نظریه‌ی زیبایی‌شناسی انتقادی، یکی از مفاهیم بنیادین مکتب فرانکفورت در قرن بیستم است که به نقد ساختارهای جامعه‌ی سرمایه‌داری می‌پردازد. این مکتب بر این باور است که هنر، به‌عنوان ترکیبی از تجربه‌های حسی و ادراک عقلانی، تنها پدیده‌ای است که می‌تواند به شکلی اصیل به درک زیبایی بپردازد. هنر محدود به سرگرمی یا زیبایی محض نیست، بلکه ابزاری مهم برای نقد اجتماعی و ایجاد تغییرات بنیادین در جوامع است. هدف از پژوهش حاضر، تحلیل رمان «الفلاح» عبدالرحمن شرقاوی رمان‌نویس مصری، بر پایه‌ی زیبایی‌شناسی انتقادی با تکیه بر روش توصیفی-تحلیلی است. رمان «الفلاح»، به‌عنوان نمونه‌ای از ادبیات انتقادی، از منظر زیباشناختی به نقد جامعه‌ی سرمایه‌داری و تأثیرات آن بر فرهنگ می‌پردازد. این پژوهش، به دنبال پاسخگویی به این پرسش است که چگونه شرقاوی با بهره‌گیری هنرمندانه از زیبایی هنر، به نقد ساختارهای قدرت و ایدئولوژی‌های غالب پرداخته و چگونه هنر را به ابزاری برای تقویت تفکر انتقادی و آگاهی اجتماعی تبدیل کرده است؟ رمان «الفلاح» با تکیه بر زیبایی‌شناسی انتقادی و مفهوم کلیدی آن، یعنی نقد فرهنگ توده‌ای، خوانندگان را به بررسی تضادها، نابرابری‌ها و کلیشه‌های فرهنگی دعوت می‌کند و زمینه را برای تحلیل عمیق‌تر جامعه‌ی پسااستعماری مصر فراهم می‌آورد. با واکاوی مفاهیمی چون مقابله با صنعت فرهنگ، مخالفت با فردگرایی و ذره‌گرایی، تضادهای دیالکتیکی و نقد کلیشه‌های جنسیتی، نتایج پژوهش نشان‌داد که شرقاوی با آفرینش شخصیت‌هایی متنوع و پیچیده و روایتی جذاب، از تضادها، نابرابری‌های اجتماعی، فساد سیاسی و بحران هویتی جامعه که به واسطه‌ی فرهنگ توده‌ای، پنهان است، سخن می‌گوید و خواننده را به تفکر و نقد جامعه هدایت می‌کند.

کلیدواژه‌ها: زیبایی‌شناسی انتقادی، عبدالرحمن شرقاوی، رمان الفلاح، فرهنگ توده‌ای، مصر پسااستعمار.

مقدمه

یکی از ژرف‌ترین دگرگونی‌هایی که جنگ جهانی نخست در قرن بیستم ایجاد کرد، جابجایی مرکز ثقل سوسیالیسم به سمت شرق بود. این تحول، دست‌کم در میان روشنفکران، تأثیر چشمگیری برجای گذاشت و هدف فعالیت انقلابی، وحدت‌بخشیدن به نظریه و عمل بود. این وحدت، در تضاد مستقیم با شرایط حاکم در چارچوب نظام سرمایه‌داری قرار می‌گرفت و این مسأله، در سال‌های پس از جنگ، هنگامی که برای نخستین بار حکومت‌های سوسیالیستی به قدرت رسیدند، آشکارتر گردید. اگرچه ریشه‌های نظریه‌ی زیبایی‌شناسی انتقادی، به دوران باستان بازمی‌گردد، اما با ظهور مکتب فرانکفورت در قرن بیستم، به شکل نظریه‌ای منسجم و گسترده، نقش بسیار مهمی در توسعه و گسترش خویش ایفا کرده و به نقد جامعه‌ی سرمایه‌داری می‌پردازد. این زیبایی‌شناسی انتقادی است که به سوسیالیسم کمک می‌کند تا ابزارهای هنری خویش را جهت انتقاد بشناسد. نظریه‌پردازان این حوزه، "تئودور آدورنو"، "والتر بنیامین"، "هربرت مارکوزه" و "ماکس هورکهایمر"، معتقدند که ادراک زیبایی، به‌عنوان آمیزه‌ای از حس و ادراک عقلانی، از عهده‌ی هیچ پدیده‌ی فرهنگی، جز هنر بر نمی‌آید (فولادی، ۱۴۰۰: ۱۳۱). این هنر صرفاً برای سرگرمی یا زیبایی نیست، بلکه می‌تواند ابزاری برای نقد جامعه و ترویج تغییر اجتماعی باشد. هنر و ادبیات باید از حصار تک‌معنایی خویش رهایی یابد و به بیان معانی بپردازد که در تعارض با خوانش نظام قدرت است (پاشایی‌فخری و همکاران، ۱۳۹۹: ۳). به عبارت دیگر، اعتبار آثار ادبی، به بُعد انتقادی آن است. برخلاف آنچه که در قرن بیستم در جامعه‌ی مصر مشاهده می‌شود، فرهنگ، هنر و رسانه‌های جمعی در جامعه‌ی سرمایه‌داری، به جای ارتقای آگاهی و آزادی انسان، به سرکوب و انفعال او کمک می‌کنند. درحقیقت، هنر، پذیرای بی‌چون و چرای جهان موجود می‌شود، به‌جای اینکه در برابر و علیه آن بایستد (محسنی و پیروز، ۱۳۸۸: ۲۲۵).

شرق‌آوایی یکی از نمایشنامه‌نویسان و رمان‌نویسان مشهور معاصر است که در آثار خود، به بررسی اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه‌ی خود پرداخته است؛ «الفلاح»، یکی از آثار ادبی برجسته‌ی او است که با روایت داستان زندگی دهقانان، تصویری عمیق از مصر استعمارزده‌ی قرن بیستم و مسائل آنان را به مخاطب ارائه می‌دهد و بر اهمیت حفظ سنت‌ها و آداب و رسوم زندگی کشاورزان و ارزش‌های دیرینه‌ی قاهره و مصر تأکید دارد. این پژوهش، از طریق ارائه‌ی تحلیلی عمیق و جامع از رمان "الفلاح"، از منظر زیبایی‌شناسی انتقادی، به روش وصفی-تحلیلی،

در پی درک عمیق‌تری از این اثر و نقش آن در بیداری جوامع است. این پژوهش بر آن است به این پرسش پاسخ دهد که: شرقاوی، چگونه از طریق زیبایی‌شناسی انتقادی، رمان «الفلاح» را به منزله‌ی ابزاری برای انتقاد و تغییر وضع موجود در جامعه قرار داده است؟

پیشینه‌ی پژوهش

مهرناز نقیبی در مقاله‌ی «جامعه‌شناسی: مکتب فرانکفورت» (رسانه، شماره ۲۴: ۱۳۷۴)، به بررسی اندیشه‌ها و دیدگاه‌های آدورنو در خصوص موضوع (منطق علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی انتقادی) می‌پردازد و در بحث تقابل میان دیالکتیک انتقادی و اثبات‌گرایی، به تمرکز جامعه‌شناسی آلمان بر این موضوع می‌انجامد.

جعفر ابراهیمی مینق و همکاران در مقاله‌ی «مکتب فرانکفورت و نظریه‌ی انتقادی (آراء و نظریه‌ها)» (پژوهش‌های جامعه‌شناختی، شماره ۴: ۱۳۸۶) به پیشینه و نحوه‌ی شکل‌گیری مکتب فرانکفورت و انتقادات عمده‌ی این مکتب می‌پردازد. این انتقادات به سلطه‌ی تکنولوژی بر اندیشه‌ی انسانی، اجتماعی و همچنین نقد جامعه‌ی نوین منجر می‌شود.

مرتضی محسنی و غلامرضا پیروز در مقاله‌ی «تحلیل شعر پروین اعتصامی براساس نظریه‌ی زیبایی‌شناسی انتقادی (مکتب فرانکفورت)» (نثر پژوهی ادب فارسی، شماره ۲۲: ۱۳۸۸) با بررسی تحلیل دیالکتیک جامعه و نقد قدرت‌ها در اشعار پروین اعتصامی، به تقارن آن با زیبایی‌شناسی انتقادی مکتب فرانکفورت می‌رسند.

مرتضی محسنی در مقاله‌ی «تحلیل غزلیات حافظ براساس نظریه‌ی زیبایی‌شناسی انتقادی (مکتب فرانکفورت)» (جامعه‌شناسی هنر و ادبیات، شماره ۲: ۱۳۹۲) حافظ را، علاوه بر شاعری عارف، در قالب منتقد اجتماعی که به نقد نظام مستقر و ایجاد بیداری در مخاطب پرداخته، با استفاده از زبانی عاطفی و رمزآلود، به تصویر کشیده است.

سید مهدی یار احمدیان در مقاله‌ی «مروری بر نظریه‌ی فرهنگ مکتب فرانکفورت» (فرهنگ پژوهش، شماره ۱۷: ۱۳۹۳) واکنش نظریه‌ی فرهنگ مکتب فرانکفورت در تسلط تکنولوژی بر خرد انسانی، ارزش‌ها و تفکر عمیق را تحلیل می‌کند و بر حفظ فرهنگ والا تأکید دارد.

کامران پاشایی‌فخری و همکاران در مقاله‌ی «بررسی اشعار نیما یوشیج بر اساس نظریه‌ی زیبایی‌شناسی انتقادی مکتب فرانکفورت» (زیبایی‌شناسی ادبی، شماره ۴۳: ۱۳۹۹) به بررسی این

موضوع پرداخته‌است که شعر و نمادگرایی نیما یوشیج، به‌عنوان اثری اجتماعی-سیاسی در نقد سلطه و عقلانیت ابزاری، همخوان با زیبایی‌شناسی مکتب فرانکفورت است.

علی نجفی ایوکی در مقاله‌ی «زیبایی‌شناسی انتقادی اشعار آدونیس بر اساس مکتب فرانکفورت» (نقد ادب معاصر عربی، شماره ۱۹: ۱۳۹۹) با بررسی اشعار نوگرایانه‌ی آدونیس، به این نتیجه رسیده است که شاعر با نقد هنجارهای اجتماعی و باور به استقلال هنر، در چارچوب زیبایی‌شناسی انتقادی مکتب فرانکفورت، به دنبال رهایی از سلطه‌ی سیاسی و ایجاد جامعه‌ای آرمانی است.

مهناز فولادی در مقاله‌ی «تحلیل جایگاه اجتماعی زنان در رمان‌های رضا پراهنی بر اساس نظریه‌ی زیبایی‌شناسی انتقادی مکتب فرانکفورت» (ادبیات داستانی، شماره ۴: ۱۴۰۰) آگاهی‌بخشی در مورد مشکلات و موانع شکوفایی استعدادها و توانایی‌های زنان را با به‌تصویرکشیدن جامعه‌ی مردسالارانه و تبعیض جنسیتی موجود در آن، بیان می‌کند.

کبری موسوی قهفرخی و همکاران در مقاله‌ی «زیبایی‌شناسی انتقادی جلوه‌های صنعت فرهنگ در متون ادبی (مطالعه‌ی موردی: اشعار سیمین بهبهانی)» (جامعه‌شناسی فرهنگ و هنر، شماره ۱۸: ۱۴۰۳) به این نتیجه رسیده است که شاعر به نقد فرهنگ پرداخته و ضمن نفی نظام سلطه و تبعیض جنسیتی در دو حوزه‌ی محتوا و فرم، خلاقیت و فردیت را در شعر به نمایش گذاشته است.

تا آنجا که نگارندگان جستجو کرده‌اند، هیچ پژوهشی درباره رمان «الفلاح» و به‌ویژه از دیدگاه مکتب فرانکفورت انجام نشده است.

مکتب فرانکفورت و زیبایی‌شناسی انتقادی

مکتب فرانکفورت یکی از اندیشه‌های انتقادی به شمار می‌رود که بعد از جنگ جهانی اول به وقوع پیوست. این مکتب یک جریان فکری و فلسفی مهم در قرن بیستم است که به دلیل نقدهای تند و ژرف بر مدرنیته و جامعه‌ی سرمایه‌داری شناخته می‌شود. این مکتب در دهه‌ی ۱۹۲۰ میلادی در دانشگاه فرانکفورت آلمان شکل گرفت و به تحلیل مسائل اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی با رویکردی انتقادی پرداخت. نظریه‌پردازان اصلی مکتب فرانکفورت، "ماکس هورکهایمر"، "تئودور آدورنو"، "هربرت مارکوزه" و "والتر بنیامین" هستند. این مکتب بر نقش ایدئولوژی، فرهنگ توده‌ای و صنعت فرهنگ در تسخیر انسان تأکید دارد و معتقد است که هنر و ادبیات می‌توانند ابزار مقاومت

در برابر سلطه باشند. این مکتب با رویکردی انتقادی به جامعه و فرهنگ، دیدگاه‌های نوینی را در حوزه‌ی زیبایی‌شناسی ارائه داده است و به هنر نه تنها به عنوان یک پدیده‌ی زیبایی‌شناختی، بلکه به عنوان یک محصول اجتماعی و ایدئولوژیک، به شکلی واقع‌بینانه می‌نگرد. نظریه‌ی زیبایی‌شناسی انتقادی به این مطلب می‌پردازد که چگونه جامعه‌ی موجود، غیرعقلانی و سرکوبگر است؛ زیرا خصوصیات اساسی زندگی بشر همچون توانایی تغییر دادن محیط و دست‌زدن به انتخاب‌های عقلانی و دسته‌جمعی درباره‌ی زندگی را از او می‌گیرد یا نابود می‌کند (مهدی‌زاده، ۱۳۸۹: ۲۰۳). در این راستا، نظریه‌پردازان مکتب فرانکفورت با تمرکز بر جنبه‌های مختلف فرهنگی، اجتماعی و هنری، مؤلفه‌هایی کلیدی را مطرح کردند که هریک به شکلی در زیبایی‌شناسی انتقادی و نقد اجتماعی نقش دارند. در ادامه، این پژوهش به بررسی دقیق‌تر این مؤلفه‌ها و کارکرد آن‌ها در تحلیل رمان «الفلاح» خواهد پرداخت.

مخالفت با فردگرایی افراطی

فردگرایی مدنظر مکتب فرانکفورت، دیدگاهی است که بر ارزش و آزادی فردی در تقابل با همسان‌سازی و انفعال تأکید می‌کند. در حقیقت، مکتب فرانکفورت با فردگرایی افراطی و مصرف‌گرایانه مخالف است؛ اما برای فردگرایی اصیل و خلاقانه ارزش قائل است. این مکتب معتقد است که فرهنگ در جوامع سرمایه‌داری با تولید انبوه محصولات فرهنگی، فرد را به یک مصرف‌کننده‌ی منفعل تبدیل می‌کند و هم‌زمان خلاقیت و فردگرایی یا فردیت اصیل او را از بین می‌برد (ر.ک؛ بودریار، ۱۳۸۹: ۱۱۶-۱۱۷). مکتب فرانکفورت معتقد بود فردگرایی در جامعه‌ی سرمایه‌داری به گونه‌ای اغراق‌آمیز شده است و به جای رشد و تقویت پیوندهای اجتماعی، منجر به انزوا و رقابت بی‌رحمانه می‌شود. نظام سرمایه‌داری فردگرایی را به عنوان ابزاری برای حفظ و تقویت سلطه‌ی خود به کار می‌گیرد و از این نوع ایدئولوژی‌های مخرب، جامعه را از طریق رسانه‌ها و تبلیغات و غیره به سراسر دنیا، مخصوصاً کشورهای ضعیف‌تر از خود، صادر می‌کند و در قالب سطوح بالای فرهنگی باطل، آن را نشو و نما می‌دهد.

از جمله ویژگی‌های اساسی این فردگرایی می‌توان به مالکیت شخصی سرمایه و امکان انتقال و انباشت نامحدود سرمایه، رقابت، چشم و هم‌چشمی بین افراد در کسب ثروت و تنازع بقا اشاره کرد (جهانپان، ۱۳۷۸: ۴۰). مکتب فرانکفورت از هنر اصیل و خلاقانه که بتواند فردیت انسان را برجسته

کند، حمایت می‌کرد. هنر باید به‌جای تقویت مصرف‌گرایی، به ابزاری برای ایجاد آگاهی و مقاومت در برابر هژمونی فرهنگی سرمایه‌داری تبدیل شود. در ادبیات، این مکتب به نقد آثار عامه‌پسند و تجاری می‌پردازد و بر اهمیت آثاری که بتوانند ساختارهای اجتماعی و اقتصادی سلطه را به چالش بکشند، تأکید دارد. در این راستا، زبان به‌عنوان ابزاری برای انتقال ایدئولوژی و تشویق به تفکر انتقادی، مطرح می‌شود.

در رمان، آقای "رزق" جهت حفظ جایگاه خود، به‌هیچ‌عنوان راضی به برگزاری انتخابات اعضای جدید در مورد اتحادیه‌ی سوسیالیستی نبود و در هیچ جلسه‌ای نیز شرکت نمی‌کرد؛ اما زمانی که وجود رقبایش را احساس کرد، چاره‌ای جز این ندید که جلسه را ترتیب دهد و با مردم سخن بگوید.

«وَدَلُّوْقَتِي عَاوِزِينَ نَقْرَأُ الْفَاتِحَةَ لِلنَّبِيِّ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ أَتْنَا نَنْسَى كُلَّ اللَّيِّ فَاتَ وَتَبْتَدِي صَفْحَةً جَدِيدَةً وَأَنَا رَأَيْتُ أَتْنَا نَعْلِنُ الثِّقَةَ فِي مَجْلِسِ الْإِدَارَةِ الْمَوْجُودِ وَنُخْلِصُ وَيَا دَارُ مَا دَخَلَكَ شَرٌّ.. وَفِي الْحَالَةِ دِي كُلِّ آلَاتِ الْجَمْعِيَّةِ تَرْجِعُ تَشْتَغِلُ لِلْبَلَدِ كُلِّهَا»^۵ (شرقاوی، ۱۹۷۵: ۲۸۴).

وی به منظور حفظ موقعیت خود در برابر ثروتمندان و از میان بردن رقبیان نوظهور، موضع خود را تغییر می‌دهد؛ او با به‌کارگیری لحنی ملایم‌تر، تلاش می‌کند تا با ظاهری موجه، مردم روستا را بفریزد؛ از سوی دیگر وجود افرادی چون "عبدالمقصود" که با اراده‌ی فولادین برای حق، برابری و سوسیالیسم عربی مبارزه کرده‌اند، الهام‌بخش است؛ این افراد در مسیری پرچالش، به آشکارسازی حقایق پرداخته‌اند.

"عبدالرحمن شرقاوی" نیز با خلق این شخصیت‌ها، مردم را به تفکر انتقادی و رهایی از دیدگاه‌های تک‌بعدی فرامی‌خواند. نمونه‌ای از این آگاه‌سازی، پاسخ هوشمندانه‌ی "عبدالمقصود" به سخنان فریبنده‌ی "رزق" است که مردم را به تأمل درباره‌ی حقایق پنهان وامی‌دارد:

«إِسْمَعُوا يَا أَهْلَ الْبَلَدِ! إِحْذَرُوا مِنَ التَّفَاقِقِ وَالْخِدَاعِ. إِحْنًا شِفْنَا أَشْيَاءَ يَشِيبُ لِهَوْلِهَا الْوِلْدَانُ، وَحَتَّى الْأَجِنَّةُ فِي بُطُونِ الْأُمَهَاتِ. وَالْمَسْئُولُ عَنْ هَذَا هُوَ عَدَمُ وَعْيِ الْفَلَّاحِ. الَّذِينَ عَذَّبُونَا فِي السِّجْنِ هُمْ مِنَ الْفَلَاحِينَ. لَوْ كَانَ عِنْدَهُمْ وَعْيٌ سِيَاسِيٌّ حَقِيقِيٌّ كَانُوا رَفَضُوا الْأَوَامِرَ»^۶ (همان: ۲۸۴).

در حقیقت، "عبدالمقصود" معتقد است عدم وجود هرگونه انتقادی از جانب کشاورزان و مردم روستا و حتی پیروی کورکورانه‌ی آنها، ریشه در عدم‌آگاهی آنان نسبت به مسائل اجتماع و سیاست دارد.

مقابله با صنعت فرهنگ

صنعت فرهنگ، از جمله عناصر اساسی زیبایی‌شناسی انتقادی است. مکتب فرانکفورت به نقش فرهنگ در تولید آثار هنری به‌عنوان کالا و سرگرمی در جوامع سرمایه‌داری انتقاد می‌کند و معتقد است که این فرهنگ با استانداردسازی و همگن‌سازی محصولات فرهنگی، به کنترل افکار عمومی به‌جای ارتقای آگاهی کمک می‌کند. همچنین فرهنگ با ایجاد نیازهای کاذب و کاهش تفکر انتقادی، جامعه‌ای را شکل می‌دهد که تفاوت‌های فردی و تنوع فرهنگی در آن تقلیل می‌یابد؛ جامعه‌ای توده‌ای که مردم از نظر اجتماعی و اخلاقی متفرق می‌شوند، بنابراین نظم و یکپارچگی اخلاقی نیز افول می‌کند (استریناتی، ۱۳۸۰: ۲۸-۲۹). در نتیجه، جامعه‌ی توده‌ای، زمینه‌ساز ایجاد فرهنگ توده‌ای می‌شود. در این فرآیند، بین جامعه‌ی توده‌ای و فرهنگ توده‌ای تعامل وجود دارد؛ جامعه‌ی توده‌ای باعث تقویت فرهنگ توده‌ای می‌شود و فرهنگ توده‌ای نیز بر رفتارها و ارزش‌های جامعه تأثیر می‌گذارد. با این حال، نقش فرهنگ در تولید و شکل‌دهی به فرهنگ توده‌ای تنها به یک جامعه محدود نمی‌شود؛ بلکه این فرآیند به ابزاری برای گسترش نفوذ فرهنگی و سیاسی کشورهای قدرتمند تبدیل می‌شود.

مکتب فرانکفورت، امپریالیسم فرهنگی را به‌عنوان یکی از ابزارهای اصلی نظام سرمایه‌داری برای حفظ سلطه‌ی خود می‌بیند. امپریالیسم فرهنگی، اشاره به شیوه‌هایی دارد که طی آن انتقال برخی از محصولات، مد و سبک زندگی از کشورهای فرادست به کشورهای فرودست و بازارهای وابسته صورت می‌گیرد و به ایجاد الگوهای خاص تقاضا و مصرف می‌انجامد. این الگوها بر ارزش‌ها، آرمان‌ها و رویه‌های غربی مهر تأیید می‌زنند و باعث سیطره‌ی فرهنگ غربی و سرمایه‌داری بر فرهنگ‌های محلی می‌شوند، ارتباطات و رسانه یکی از تأثیرگذارترین ابزارهای نهادی هستند که این فرایند را تسریع و سازماندهی می‌کنند (مهدی‌زاده، ۱۳۸۹: ۲۱۱).

فرهنگ، محصولات یکسانی را تولید می‌کند و با ایجاد تفاوت‌های جزئی و سطحی به‌گونه‌ای که ماهیت محصول تغییر نکند، وانمود می‌کند که افراد حق انتخاب دارند (فردیت کاذب) و افراد را با سیستم کنترلی نرم، به تسلیم در برابر اقتدار و پذیرش هنجارهای اجتماعی سوق می‌دهد. «صنعت فرهنگ» به زبان ساده به این معناست که «فرهنگ» که خود قرار است به زندگی و هدف وجودی انسان شکل بخشیده و به زندگی انسان معنایی فراتر از غریزه و مادیات دهد، به کالایی پر زرق و برق و رقابتی در عرصه تجارت تبدیل شود.

نمونه‌ی این استانداردسازی و فردیت کاذب را در ظاهر و مد به‌ویژه در میان جوانان و شخصیت‌هایی که قصد دارند مدرن و به‌روز جلوه کنند و یا پستی از جانب دولت دارند، مشاهده می‌شود:

«وَالنِّسَاءُ الْبَيْضُ...وَالْبُودُزَةُ وَالْأَحْمَرُ فِي عَزِّ النَّهَارِ وَالْفَسَاتِينُ الْقِصَارُ...وَالرِّجَالُ الْمُتَأَنِّقُونَ الْمُعْطَرُونَ...وَمَنْظَرُ سَيِّدَةِ قَاهِرَةٍ بِشَعْرِهَا الْمُقْصُوصِ كَالْوَلَدِ وَفُسْتَانِهَا الْقَصِيرِ يَكْشِفُ مَا فَوْقَ رُكْبَتَيْهَا، كَقُمَّصَانِ شَبَابٍ قَرَيْتَهَا حِينَمَا يَغُوصُونَ فِي الْمَاءِ يَوْمَ رَيِّ الْأَرْضِ، كَذَلِكَ...وَيَدُّهَا تَمْسِكُ بِسُلْسِلَةٍ تَشُدُّ كَلْبًا كَالْعَجَلِ...بِاسْمِ إِفْرَنْجِيٍّ، وَهِيَ وَاللَّهِ مِصْرِيَّةٌ لَيْسَتْ مِنْ بِلَادِ الْإِفْرَنْجِ»^۷ (شرقاوی، ۱۹۷۵: ۱۱۴).

استفاده از کلماتی مانند «إفرنجی» و توصیف لباس‌ها و سبک زندگی افراد به‌عنوان نمونه‌ای از تقلید فرهنگ غربی، نشان‌دهنده‌ی نگرانی نویسنده در مورد ازدست‌رفتن هویت و فرهنگ ملی است و استانداردسازی را به معنای پذیرش یک الگوی واحد از زیبایی، مد و رفتار که از خارج جامعه وارد شده است، به تصویر کشیده است. در ادامه نیز به توصیف زنان و مردانی با ظاهر و حتی زبانی بیگانه می‌پردازد؛ درحالی‌که سگانی را به دنبال خود می‌کشند و حتی نام‌های آن سگان غربی بود؛ باوجوداینکه آن اشخاص کاملاً مصری بودند. مکتب فرانکفورت مدگرایی و فردیت کاذب را پدیده‌هایی مرتبط با سلطه‌ی فرهنگی و اقتصادی سرمایه‌داری می‌داند و با آن مخالف است. این مکتب معتقد است مدگرایی، از طریق تقلید از الگوهای بیگانه، هویت فردی و اجتماعی را تضعیف کرده و انسان‌ها را بدون هویت و تفکر انتقادی می‌سازد. مد و فرهنگ مصرفی، با استانداردسازی و یکسان‌سازی، نه‌تنها اصالت فردی را از بین می‌برند، بلکه به فرهنگ محلی و ملی نیز آسیب می‌زنند؛ بنابراین، مدگرایی نشانه‌ای از سلطه‌ی فرهنگی است که باید مورد انتقاد قرار گیرد.

مخالفت با ذره‌گرایی

مکتب فرانکفورت، به‌ویژه اندیشمندانی مانند ماکس هورکهایمر و تئودور آدورنو، در کار مشترک خود، با عنوان دیالکتیک روشننگری، در خصوص نظریه‌ی جامعه‌ی توده‌ای، به‌شدت از جامعه‌ی صنعتی و شهری انتقاد کرده‌اند؛ چرا که منجر به نابودی انسجام اجتماعی و افول جوامع سنتی همچون روستا، خانواده و کلیسا می‌شوند. جوامعی که زمانی حس هویت روانی، رفتار اجتماعی و

یقین اخلاقی را در افراد به وجود می‌آوردند؛ درحالی‌که همتایان مدرن آن‌ها مانند شهرها این تأثیر را ندارند (ر.ک؛ استریناتی، ۱۳۸۰: ۲۸). این تحولات اجتماعی و اقتصادی، به‌نوعی در جهت پدیده‌ای حرکت می‌کنند که می‌توان آن را «ذره‌گرایی» نامید. ذره‌گرایی بدان معناست که در یک جامعه‌ی توده‌ای افراد هیچ رابطه‌ی منسجم معنادار یا اخلاقی با یکدیگر ندارند و به‌هیچ‌وجه اعضای یک جامعه‌ی یکپارچه محسوب نمی‌شوند (همان). در حقیقت، افراد جامعه به‌صورت اتم‌ها یا ذرات جدا از یکدیگر عمل می‌کنند و از همکاری، تعامل و اتحاد با دیگران دوری می‌جویند؛ در واقع آن‌ها تنها به رقابت و تمرکز بر اهداف فردی می‌پردازند (ر.ک؛ رضایی، ۱۳۸۳: ۵۶-۵۷). این وضعیت نه‌تنها فاصله‌ی طبقاتی را افزایش می‌دهد، بلکه باعث ایجاد انزوای اجتماعی و کاهش تعاملات معنادار نیز می‌شود. لازم به ذکر است، در اینجا جامعه‌ی توده‌ای با جامعه‌ی طبقاتی متفاوت است. تفاوت اصلی جامعه‌ی توده‌ای، انزوا و عدم تعامل کلی است؛ ولی جامعه‌ی طبقاتی ساختاری دارد که شامل شکاف عمیق بین طبقات است و لزوماً انزوای کلی ایجاد نمی‌کند. در حقیقت، جامعه‌ی توده‌ای بستری برای شکل‌گیری و تحکیم جامعه‌ی طبقاتی می‌گردد.

ذره‌گرایی می‌تواند منشأ فردی نیز داشته باشد و به‌صورت ذره‌گرایی فردی مطرح شود. ذره‌گرایی که مربوط به احساس و تجربیات فردی است و فرد در آن، احساس انزوا و جدایی از جامعه را دارد. منشأ این ذره‌گرایی را می‌توان در از خودبیگانگی یا انفصال از جنبه‌هایی از خود دانست؛ بدین معنا که فرد تصویری ایده‌آل از خود داشته و اکنون با روبروشدن با جامعه‌ی بزرگ‌تر، از خود ایده‌آل جدا شده و احساس انزوا و جدایی به او دست می‌دهد (ر.ک؛ فروم، ۱۳۸۹: ۹-۱۱). در این امر که از نشانه‌های ذره‌گرایی فردی است، فرد به‌جای همکاری با آن‌ها، به رقابت با آنان می‌پردازد. این رقابت و عدم همکاری و سازش، فرد را به انزوای اجتماعی و کاهش تعاملات با افراد می‌کشاند و منجر به ذره‌گرایی اجتماعی می‌گردد. در این حالت، افراد جامعه هیچ رابطه، همکاری و اتحادی با یکدیگر ندارند؛ در اثر آن، رقابت بین افراد و گروه‌ها تشدید شده و در نهایت فردگرایی و فاصله‌ی طبقاتی را می‌آفریند. لازم به ذکر است که این روند در زمانی است که افراد به دنبال فردگرایی هستند.

"شرقاوی" در بازنمایی واقعیت‌های تلخ و پنهان جامعه‌ی توده‌ای، به موضوعاتی مانند شهری شدن، ماشینی و صنعتی شدن می‌پردازد؛ شخصیت "انصاف"، ذره‌گرایی را در سطح فردی تجربه می‌کند. او خطاب به راوی، به توصیف شهر قاهره می‌پردازد:

«لَكُنْهَا مَصَّتْ تَحْكِي عَنْ شَوَارِعَ قَاهِرَةَ .. أَوَّلَ مَرَّةٍ تَرَى فِيهَا الشَّوَارِعَ .. الْمِبَانِي بِهَذَا الِارْتِفَاعِ كُلِّهِ .. أَعْلَى مِنْ مِئْدَنَةِ جَامِعِ الْقَرْيَةِ وَمَسْجِدِ السَّيِّدَةِ الطَّاهِرَةِ السَّيِّدَةِ زَيْنَبَ وَمِئْدَنَةِ السُّلْطَانِ حَنْفِيٍّ .. وَالْمَحَلَّاتِ الَّتِي تَلْعَلُ وَاجْهَاتُهَا .. وَالْعَرَبَاتِ الَّتِي تُدِيرُ الرَّأْسَ بِحَرَكَتِهَا الدَّائِمَةِ فِي الشَّوَارِعِ حَتَّى لِيُدَوِّخَ الْوَاحِدُ وَهُوَ يَعْبُرُ الشَّارِعَ مِنْ نَاحِيَةٍ إِلَى نَاحِيَةٍ»^۸ (شرقاوي، ۱۹۷۵: ۱۱۴).

این ذره‌گرایی که حتی "انصاف" هم در مواجهه با شهر دچار آن شده بود، ازاین جهت که احساس می‌کرد به جامعه تعلق ندارد می‌توان مشاهده نمود که چگونه می‌تواند به تضعیف روابط اجتماعی و به جای ایجاد ارتباطات صمیمی، بیشتر به مشاهده و توصیف ظاهر افراد و محیط پیرامون منجر شود.

لازم به ذکر است که فردگرایی با ذره‌گرایی دو مفهوم متفاوت و نزدیک به هم دارند؛ فردگرایی به معنای تمرکز فرد بر اهداف شخصی و منافع خود است، درحالی‌که ذره‌گرایی به معنای ازدست‌دادن انسجام اجتماعی و ایجاد فاصله بین افراد است. ذره‌گرایی می‌تواند منجر به فردگرایی شود؛ اما لزوماً به معنای فردگرایی نیست. فردی که در جامعه‌ای صنعتی و شهری زندگی می‌کند، ممکن است به دلیل شرایط خارجی مانند فقر، نابرابری یا فقدان فرصت‌های اجتماعی، احساس انزوا کند. این احساس انزوا ریشه در عوامل محیطی دارد و ناشی از ترجیح منافع شخصی بر جمعی نیست؛ بنابراین، این فرد ذره‌گراست، اما لزوماً فردگرا نیست.

بحران هویت

بحران هویت از جمله مباحثی است که هم در حوزه‌ی جامعه‌شناسی و هم در حوزه‌ی روان‌شناسی قابل بررسی است. ارتباطاتی بین این دو نظریه در دو حوزه‌ی متفاوت یافت می‌شود، نقش عوامل اجتماعی در شکل‌گیری بحران هویت است. در روان‌شناسی، این عوامل اجتماعی می‌توانند خانواده و دوستان باشند؛ درحالی‌که در جامعه‌شناسی، ساختارهای اجتماعی، مصرف‌گرایی، رسانه‌ها و مضامینی ازاین‌دست، مطرح می‌شوند (ر.ک؛ اریکسون، ۱۳۹۶: ۲۹-۳۴). هر دو نظریه، بحران هویت را به ازدست‌دادن معنا و هویت اصیل تعریف کرده‌اند و فرهنگ و رسانه در هر دو، نقش مهمی ایفا می‌کنند. باین‌حال، روانشناسی بیشتر بر تجربه‌ی فردی بحران هویت تمرکز دارد؛ درحالی‌که جامعه‌شناسی به عوامل اجتماعی و ساختاری که منجر به این بحران می‌شوند، توجه بیشتری دارد. در حوزه‌ی نقد ادبی نیز بحران هویت از طریق تحلیل شخصیت‌ها، زبان، سبک و

نمادها در آثار ادبی بررسی می‌شود. این رویکرد بیشتر به بازنمایی هنری و تضادهای ظاهری و درونی شخصیت‌ها می‌پردازد و به‌عنوان ابزاری برای منعکس کردن فشارهای فرهنگی و اجتماعی عمل می‌کند (ر.ک؛ معتمدی، ۱۳۹۹: ۲۱).

"شرقاوی" در تصویرگری شخصیت‌های منفی رمان، تضاد ظاهر و باطن اشخاص را به‌عنوان بحران هویت در جامعه‌ی توده‌ای به نمایش می‌گذارد. این‌گونه تناقضات در فرهنگ توده، افراد را با ظاهری شیک و گاهی همراه با تجهیزات گران‌قیمت خارجی که نمودی از فرهنگی غربی است، جلوه‌گر می‌کند؛ همان‌گونه که نویسنده، بحران هویتی شخصیتی همچون "اسماعیل" - به‌عنوان شخصی ناشناس در سمت نماینده‌ی دولت - را، این‌گونه نشان می‌دهد:

«فِي بَابِ الْمَضِيْقَةِ تَوَقَّفَ رَجُلٌ يَلْبَسُ بَدَلَةً أُنَيْقَةً وَيَتَسَمُّ بِشَكْلِ مَلْحُوظٍ، نَحِيلٌ، سَرِيعِ الْحَرَكَةِ، لَهُ وَجْهٌ أَصْفَرُوتِيٌّ، مُمْتَصٌّ غَائِرُ الْخَدَيْنِ وَشَارِبَانِ رَفِيعَانِ تَنْفُرُ مِنْهُمَا شَعْرَاتٌ .. وَعَلَى رَأْسِهِ يَسِيحُ شَعْرٌ مُلْمَعٌ أَسْوَدٌ مَفْرُوقٌ بِعِنَايَةٍ، يَتَهَدَّلُ عَلَى أُذُنَيْهِ وَ يَمْنَحُهُ طَابِعاً أَنْثَوِيّاً.. وَلَكِنَّ نَظْرَاتِهِ مُتَحَدِّيةٌ، نَظْرَاتٌ تُعْبَانُ، فِي وَجْهِهِ غَاضِبٍ كُنْتُكَ الْوُجُوهُ الَّتِي تَلْفَحُهَا كَرَاهِيَةٌ كُلُّ شَيْءٍ .. وَقَالَ بِصَوْتٍ حَادٍّ مُرْتَفِعٍ غَطَّى عَلَى بُنَاحِ الْكِلَابِ»^۹ (شرقاوی، ۱۹۷۵: ۱۰۲).

فرهنگ توده‌ای با ایجاد تناقضات و ایجاد ظاهری جذاب، سعی در پوشاندن نقص‌ها، تولید فردیت کاذب و جذب افراد به‌سوی خویش را داشته و از طرفی هم مصرف‌گرایی را به‌پیش می‌برد و آن را تسریع می‌بخشد؛ مثل همان اتفاقاتی که در لندن و پاریس رخ داده بود. در لندن و پاریس قرن هجدهم، پایگاه اجتماعی افراد از لباس‌هایی که در خیابان می‌پوشیدند، به‌سادگی قابل تشخیص بود؛ چراکه کاملاً رمزگذاری شده و تعمداً پایگاه عمومی افراد و یا مثلاً شغل آنان را نشان می‌داد. افراد بیشتر به هویت اجتماعی و نقش‌هایی که در جامعه داشتند اهمیت می‌دادند و ملزم به پابندی به هنجارهای اجتماعی پایبند بودند، تا اینکه بخواهند شخصیت فردی خویش را به نمایش بگذارند. در حقیقت می‌توان گفت فردیتی در کار نبوده است. اما با صنعتی شدن و ظهور فرهنگ بورژوازی، فردیتی جدید - یا در واقع فردیتی کاذب و نمایشی - شکل گرفت و یک نوع یکنواختی و همگرایی در مد و لباس ایجاد شد (ر.ک؛ کوریگان، ۱۳۹۶: ۲۸۹).

در حقیقت، آن فردیتی که فرهنگ بورژوازی پدید آورده بود، به آزادی فردی برای انتخاب و مصرف کالاها و خدمات منحصر می‌شد. به تعبیری دیگر، این نوع آزادی، به جای تأکید بر

آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، تأکید اصلی بر آزادی اقتصادی داشت که مشکلاتی همچون نابرابری‌های اجتماعی و مصرف‌گرایی افراطی به دنبال می‌آورد.

انتقاد به دنیوی‌شدن افراطی جامعه

دنیوی‌شدن، مفهوم جامعه‌شناسی پیچیده‌ای است و دلیل این امر تا اندازه‌ای عدم وجود اتفاق نظر در خصوص چگونگی سنجش و تخمین این فرآیند بود. این مفهوم را می‌توان بر اساس چند جنبه بررسی کرد: بعضی از آن ابعاد و ماهیت عینی دارند، همچون میزان عضویت در سازمان‌های دینی که اسناد و آمارهای رسمی می‌تواند نشان دهد که چه تعداد از مردم به کلیسا یا هیأت دینی خاصی وابسته هستند و در مراسم دینی فعالانه شرکت می‌جویند، الگوی افول دین، بریتانیا، فرانسه، ایتالیا و اکثر کشورهای اروپای غربی را شامل می‌شود (ر.ک؛ گیدنز و بردسال، ۱۳۸۶: ۷۹۰-۷۹۱). در حقیقت، دنیوی‌شدن، فرآیندی است که در آن ارزش‌های معنوی و دینی در زندگی اجتماعی و فردی افراد کاهش می‌یابد و جای خود را به ارزش‌های مادی و دنیوی می‌دهد. این فرآیند می‌تواند در ابعاد مختلفی از جمله کاهش عضویت در سازمان‌های دینی، کاهش شرکت در مراسم دینی و تغییر در مبانی ارزشی افراد قابل بررسی باشد. در کشورهای اروپای غربی، الگوی افول دین به وضوح قابل مشاهده است. در مکتب فرانکفورت، به ویژه نظریه‌های ماکس هورکهایمر و تئودور آدورنو، بر نقش نظام سرمایه‌داری در کاهش ارزش‌های معنوی و انسانی تأکید می‌شود. آنها معتقدند که سرمایه‌داری و صنعت فرهنگ، افراد را به سمت مصرف‌گرایی و دنیوی‌شدن سوق می‌دهد و ارزش‌های معنوی و اخلاقی را در حاشیه قرار می‌دهد. از این جهت نیز این نظام مورد انتقاد قرار گرفته است (ر.ک؛ آدورنو و هورکهایمر، ۱۳۸۹: ۲۱۰).

یکی از نمونه‌های تقلیل ارزش‌های معنوی را می‌توان در خطبه‌ی نماز جمعه‌ای دید که "ریان"، مرد انقلابی، عقاید مرد ناشناس مصری را به چالش می‌کشد. آن مرد به دلیل شرایط سنی و وضعیت اجتماعی خود، صلاحیت "ریان" را برای امام جماعت شدن انکار می‌کند؛ این امر نشان‌دهنده‌ی این است که او به جای توجه به جنبه‌های معنوی و اخلاقی، به عوامل ساختگی مادی و ظاهری (مانند سن، ظاهر، موقعیت اجتماعی) جهت رسیدن و حفظ جایگاه مادی و فردی خویش پناه برده است.

"ریان" در خطبه‌ی خود می‌گوید:

«إِسْمَعْ يَا سَيِّدِ يَالِئِي جَاىَ مِنْ مِصرَ. إِحْذَرْ أَنْ تَتَعَرَّضَ لِمَا تَجْهَلُ .. أَوَّلًا مَنْ قَالَ لَكَ أَنَّ غَيْرَ الْمُتَزَوِّجِ لَا تَصِحُّ إِمَامَتُهُ .. ثَانِيًا يَا أَخِي مَيَّنْ قَالَ أَنَّ صِغَرَ السِّنِّ يَمْنَعُ مِنَ الْإِمَامَةِ؟ أَنَا سِنِّي حَوَالِي ثَلَاثِينَ سَنَةً وَالرَّسُولُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ أَمَرَ عَلَى الْجَيْشِ وَعَلَى كِبَارِ الصَّحَابَةِ رَجُلًا دُونَ الْعِشْرِينَ.. ثُمَّ يَعْنِي إِيشَ عَرَفَكَ أَنْتَ بِالْإِسْلَامِ وَبِحَضْرَةِ الْإِسْلَامِ؟ ثُمَّ لَمَّا أَنْتَ عَارِفُ الْإِسْلَامِ، إِعْرِفْ بَقَى الْإِسْلَامِ دِينَ الْحُرِّيَّةِ .. ضِدُّ الظُّلْمِ وَالبَغْيِ وَالفَسَادِ»^{۱۰} (شرقاوی، ۱۹۷۵: ۲۳۵).

اینکه برای امام‌جماعت شدن، مرد ناشناس مصری به شرایطی همچون سن و ظاهر فرد معتقد است و به صلاحیت فرد و جنبه‌های معنوی و اخلاقی در انتخاب امام‌جماعت بی‌توجه است، نشان‌دهنده‌ی تعارضی است که در آن فرآیند دنیوی شدن در جامعه جریان دارد؛ در حقیقت، آن مرد ناشناس با وضع چنین اصول بیگانه‌ای از خود، خواستار تغییر نظر مردم در مورد این شخص انقلابی "ریان" است. او به دنبال این است فردی امام‌جماعت شود که مطابق با میل او سخن بگوید، نه اینکه اعتبار، جایگاه و سرمایه اجتماعی او را زیر سؤال ببرد و به کاهش درآمد و ارزش‌های اقتصادی و مادی او منجر شود.

تضادهای دیالکتیکی

در نقد مارکسیستی، آثار هنری جنبه‌ی ایجابی دارند و تأکیدکننده‌ی منافع و جهان‌بینی طبقات اجتماعی خاص هستند؛ همین امر موجب می‌شود که اندیشمندان نظریه‌ی زیبایی‌شناسی انتقادی، هنر موردنظر زیبایی‌شناسی مارکسی را هنر غیر مدرن معرفی کنند، آدورنو جنبه‌ی غیر مدرن هنر را اثباتی می‌داند (پاشایی‌فخری و همکاران، ۱۳۹۹: ۶) و معتقد است که هنر اثباتی کاری جز این نمی‌تواند بکند که نیروهای متخاصم را بی‌طرف جلوه دهد؛ اما هنر مدرن، نقادانه و منفی‌گراست و تضادهای موجود در جامعه را انکار و پنهان نمی‌کند (ر.ک؛ احمدی، ۱۳۷۷: ۲۴۸-۲۸۶).

در خصوص تضاد و تناقضات موجود در رمان، میان ارزش‌های توده‌ای و ارزش‌های راستین انسانی، ابتدا به دو نوع تضاد اشاره می‌شود: (۱) تضاد منطقی، صوری، یا اثبات و ابطال همزمان هر قضیه و (۲) تضاد دیالکتیکی (پین و ری‌باربرا، ۱۳۹۹: ۲۴۶) که در تضاد دیالکتیکی، همه‌ی تضادهای موجود در رمان، از جمله تضاد بین فردیت و هم‌رنگ‌شدن با جامعه، تضاد بین ارزش‌های مادی و معنوی، تضاد بین ظاهر و باطن، تضاد بین منافع فردی و جمعی را دربرمی‌گیرد.

بر اساس رهیافت دیالکتیکی، هیچ‌یک از جنبه‌های زندگی اجتماعی و هیچ پدیده‌ی جداگانه‌ای را نمی‌توان بدون ارتباط آن با کل تاریخی و ساختار اجتماعی به‌عنوان یک هستی اجتماعی، ادراک کرد؛ این رهیافت به معنی آن است که باید به روابط متقابل سطوح گوناگون واقعیت اجتماعی پرداخت و هیچ‌یک از اجزای سازنده‌ی زندگی اجتماعی را نباید جدا از اجزای دیگر بررسی کرد (هارولد دی، ۱۳۷۶: ۶۲).

نمونه‌ای از این تضادهای دیالکتیکی، تجمع تضاد بین ارزش‌های مادی و معنوی در افراد است. آن‌جا که راوی، با دستی بر روی شانه‌اش، متوجه حضور "فرحات" (برادر رزق) در زیارتگاه می‌شود و از دیدن او در چنین مکانی تعجب می‌کند؛ چرا که راوی هرکس که به آنجا آمده بود را نیازمند و ستم‌دیده می‌یافت.

«هَذَا هُوَ فَرَحَاتٌ شَقِيقُ رَزْقٍ جَاءَ قَاصِداً هُوَ أَيْضاً .. مَاذَا يُرِيدُ؟ .. مِمَّ يَشْكُو؟ .. وَعَانَنِي .. وَسَأَلْتُهُ فِيمَ جَاءَ فَقَالَ مُبْتَسِماً وَهُوَ يَمَسْحُ بِيَدِهِ شَعَرَ رَأْسِهِ الْفَضِّي الْأَيْنِي: - يَا أَخِي حَيْثُ اسْتَرَيْدُ .. وَلَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ»^{۱۱} (شرقاوی، ۱۹۷۵: ۲۴۸).

بعد از این ملاقات، راوی به خانه‌ی فرحات دعوت می‌شود؛ اما با برگزاری جشن مختلط ضد شرعی، همانند کلوپ‌های شبانه در برخی از شهرهای بزرگ اروپایی و پذیرایی‌های تجملاتی و خارجی مواجه می‌گردد. این موضوع، در تضاد با حضور "فرحات" در مکانی مذهبی و مقدس است.

نمونه‌ای از تضاد بین فردیت و هم‌رنگ‌شدن با جامعه را می‌توان در ادامه‌ی حضور راوی در خانه‌ی "فرحات" مشاهده کرد؛ آن‌جا که "فتحی" (برادرزاده‌اش، پسر عبدالعظیم) را در آن جشن مشاهده می‌کند و "فتحی" می‌گوید که فقط به‌خاطر دوستش مجبور به شرکت در آن جشن شده است. این در حالی است که او فعالیت‌هایی را برای سوسیالیسم و آزادی کشاورزان انجام می‌دهد.

«مَصْنَى يَشْرَحُ لِي مَصْنَعُهُ هُنَا فِي مُنْظَمَةِ الشَّبَابِ وَدَوْرُ مُنْظَمَةِ الشَّبَابِ فِي الْمُحَافَظَةِ .. إِنَّهَا قَضِيَّةٌ كُلُّ مُدَافِعٍ عَنِ الْاِشْتِرَاكِيَّةِ .. الْحُرِّيَّةِ .. حُرِّيَّةِ الْإِنْسَانِ وَحُقُوقِ الْفَلَّاحِ .. وَلَكِنْ كَيْفَ عَرَفْتَ بِكُلِّ التَّفَاصِيلِ يَا فَتْحِي؟! .. خِطَابٌ مِنَ الْأُسْتَاذِ رَبَّانٍ .. وَخِطَابَاتٌ وَمُذَكَّرَاتٌ مِنَ مُنْظَمَةِ الشَّبَابِ فِي الْمُحَافَظَةِ وَبِصِفَةِ خَاصَّةٍ مِنْ طُلَّابِ الْقَرْيَةِ»^{۱۲} (همان: ۲۵۲).

در این بخش از رمان، فردیت به‌شکل دغدغه‌ها و کنجکاو‌های فردی در مورد حقوق کشاورزان است و نشان‌دهنده‌ی این است که افراد به صورت مستقل فکر می‌کنند. فردیت، در

قالب‌سازمانی، در خدمت اهداف مشترکی همچون تحقق سوسیالیسم و آزادی قرار می‌گیرد. این همکاری و ارزشی که به ایده‌های افراد داده می‌شود، به تقویت فردیت کمک می‌کند.

مبارزه با کلیشه‌های جنسیتی و نقش آموزش در رفع آن

یکی از مهم‌ترین موضوعات مکتب فرانکفورت، کلیشه‌های جنسیتی است. تئودور آدورنو و ماکس هورکهایمر در کتاب دیالکتیک روشنگری، در فصل معروف «صنعت فرهنگ‌سازی: روشنگری به مثابه‌ی فریب توده‌ای»، به دنبال نشان‌دادن این هستند که چگونه صنعت فرهنگ و ساختارهای قدرت در جامعه‌ی مدرن، زیبایی‌شناسی را به ابزاری برای استعمار و سلطه در قالب‌های استانداردسازی شده تبدیل کرده‌اند (ر.ک؛ آدورنو و هورکهایمر، ۱۳۸۹: ۲۰۹-۲۸۶). آن‌ها در نقد کلیشه‌های جنسیتی معتقد بودند فرهنگ مردسالار، به‌واسطه‌ی فرهنگ توده‌ای، زنان را به حاشیه رانده و نقش‌های سنتی و کلیشه‌ای را به آنها تحمیل می‌کند.

«کلیشه»، عقیده‌ای به‌شدت ساده شده در مورد نگرش‌ها، رفتارها و انتظارات یک گروه یا فرد که معمولاً دارای بار ارزشی است. یکی از مهم‌ترین کلیشه‌هایی که رسانه‌ها در جامعه انتقال و اشاعه می‌دهند، کلیشه‌های جنسیتی است که در آن، زنان به‌عنوان جنس دوم و افرادی بی‌کفایت و فرودست بازنمایی می‌شوند (مهدی‌زاده، ۱۳۸۹: ۱۵۶). هنگامی که آگاهی ایجاد می‌شود، زنان به تفکر و انتقاد از ارزش‌های موجود می‌پردازند و در تلاش برای یادگیری مهارت‌های لازم برای شرکت سودمند خود در جامعه و همچنین دفاع از حقوق خود برمی‌آیند.

"شرقاوی" با رویکردی انتقادی به بیان کلیشه‌های جنسیتی رایج در جامعه‌ی مصر می‌پردازد. او با توصیف زنان از زبان شخصیت‌های داستان، ظاهر و رفتار عجیب آن‌ها را به تصویر می‌کشد و اعتراض خود را به‌طور صریح از زبان شخصیت‌ها بیان می‌کند. نمونه‌ای از این اعتراض را می‌توان در صحبت‌های "عبدالعظیم" خطاب به راوی دید:

«ظُروْفُ ایه؟ دِی الِی تَخْلِلِی وَاحِدَةً تُعَرِّی نَفْسَهَا بِالشَّكْلِ دَه!! مَا عِنْدَهَا شُ تُكْمَلُ بَقِیَّةَ الْفُسْتَانِ.. بَقِی تَلْبَسُ كِدَه؟.. أَكید النُّوعُ دَه مِنْ السَّتَاتِ لَا بِنْتِجْ وَكَمَانْ بِيضَیْجْ وَفَتَ الْإِنْتَاَجِ.. بِيَقْلَدُوا بِشُوعِ بَرَهْ.. مَا هَمْ يُوْرِدُوا لَنَا اللَّبْسَ وَالْمِشِيَّةَ الْمُعَوَّجَةَ! طِبْ وَأَزَاي نُنْتِجُ!»^{۱۳} (شرقاوی، ۱۹۷۵: ۸).

این متن نمونه‌ای از کلیشه‌های سنتی است که توسط رسانه‌ها و فیلم‌های خارجی عرضه شده‌اند. این کلیشه‌ها علاوه بر نقش سنتی و محدود زنان، آن‌ها را به زیبایی‌های غیرمعقول ظاهر و

لباس متمرکز می‌کنند و معیارهای زیبایی عجیبی را تعیین می‌کنند. این معیارها، در قالب مد عرضه شده و بر رفتار افراد تأثیر می‌گذارد.

"شرقاوی" در تأکید بر آموزش و آگاهی به شخصیت دختری همچون "تفیده" اشاره می‌کند؛ دختری که به‌عنوان خدمتکار در خانه‌ی "رزق" کار می‌کرد و به‌واسطه‌ی کلیشه‌های جنسیتی سنتی که پدرش معتقد به آن بود، از رفتن به مدرسه منع شده بود. با این حال، با دیدن افراد باسواد روستا و همچنین "سالم"، به تحصیل، تشویق شده بود. این موضوع از زبان راوی این‌گونه روایت می‌شود:

«سَأَلْتَنِي بِالْمُنَاسِبَةِ أَنْ أَقْنِعَ أَبَاهَا أَنْ يَتْرَكَهَا تَذْهَبَ لِفُصُولِ مَحَوِّ الْأُمِّيَّةِ، فَهِيَ تُرِيدُ أَنْ تَعْرِفَ الْعَالَمَ الْغَرِيبَ الَّذِي تَصْنَعُهُ الْحُرُوفُ وَالْكَلِمَاتُ عَلَى الْوَرَقِ.. تُرِيدُ - كَسَالَمَ - أَنْ تَعْرِفَ أَسْرَارَ هَذِهِ الْخُطُوطِ عَلَى الْوَرَقِ وَأَنْ تَعِيشَ الدُّنْيَا الَّتِي تَكْمُنُ وَرَاءَ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ»^{۱۴} (همان: ۶۶).

همچنین "عبدالعظیم" به موضوع تحصیل دختران روستا اشاره می‌کند:

«الْبَنَاتُ الْكِبَارُ حَتَّى اللَّيْلِ كَانُوا يَخْدُمُونَا فِي مَصْرِ رَجَعُوا كُلُّهُمْ لِلْبَلَدِ وَيَسْتَعْمِلُوا فِي الْمَصْنَعِ وَيَاخُذُوا دُرُوسَ مَحَوِّ الْأُمِّيَّةِ بِاللَّيْلِ فِي الْمَدْرَسَةِ الْبَلَدِ.. شِفَتْ بَقَى .. وَالْبَنَاتُ الصَّغَارُ يَتَعَلَّمُونَ.. أَجِيبُ لَكَ هَبَابَةً شَغَالَةً مَنِينَ بَقَى؟.. زَمَانُ الْجَهْلِ رَاحَ.. مَا كُلُّ حَيٍّ يَخْدُمُ نَفْسَهُ.. وَإِلَّا شُغْلُهُمْ بِالسَّاعَةِ زَيِّ بُتُوعِ بِلَادِ بَرَّةَ.. زَمَانُ الْجَهْلِ رَاحَ وَمَا حَدَثُ يَقْدِرُ يَأْكُلُ عَرَقَ حَدَّ.. زَمَانُ الْإِسْتِغْلَالِ رَاحَ!»^{۱۵} (همان: ۲۲).

این متن نشانگر پیشرفت قابل توجه در زمینه‌ی حقوق زنان و تغییر نگرش جامعه نسبت به نقش زنان است. "شرقاوی" این پیشرفت را با مفاهیمی همچون بازگشت زنان به روستا، کارکردن زنان و دختران در کارخانه‌ای که در زادگاه خودشان قرار دارد، شرکت در دوره‌ها و کلاس‌های سوادآموزی و تحصیل دختران خردسال نشان می‌دهد. این متن بیانگر این است که آموزش، یادگیری و آگاهی زنان می‌تواند نقش بسزایی در از بین بردن محدودیت‌های اجتماعی و اقتصادی آن‌ها ایفا کند و آن‌ها را در ایفای نقش فعال در جامعه توانمند سازد.

"شرقاوی" ارزش راستین زنان جامعه‌ی مصر را از طریق انتقاد فرهنگ توده‌ای، در نقد کلیشه‌های جنسیتی سنتی که حاوی تکیه بر ظواهر و نگاهی ابزارگونه هستند، به تصویر می‌کشد. او نقش برابر زنان در مقابل مردان را به نمایش می‌گذارد و زنانی با اراده و شجاعت بالا و دارای استقلال فکری را نمایان می‌سازد. همچنین، بر آموزش و آگاهی زنان تأکید می‌ورزد و زنانی را به تصویر می‌کشد که به دنبال تغییر موقعیت خود با کسب دانش هستند.

نتیجه‌گیری

رمان "شرقاوی" به‌عنوان یک اثر ادبی-اجتماعی، به‌وضوح تحت‌تأثیر نظریه‌ی زیبایی‌شناسی انتقادی مکتب فرانکفورت قرار دارد. این نظریه که به نقش هنر در انتقاد از ساختارهای قدرت و آزادی فردی تأکید دارد، در تمامی ابعاد این رمان به‌خوبی نمود پیدا کرده است.

"شرقاوی" با بهره‌گیری هنرمندانه از ادبیات، به مبارزه با ایدئولوژی‌های غالب، فردگرایی افراطی و ذره‌گرایی می‌پردازد و خواننده را به تفکر و نقد جامعه هدایت می‌کند. او از طریق خلق شخصیت‌هایی متنوع و پیچیده، به تحلیل مسائلی همچون بحران هویت، فرهنگ توده‌ای، دنیوی-شدن و تضادهای دیالکتیکی می‌پردازد که در ظاهر به‌واسطه‌ی ساختارهای قدرتی پوشیده شده‌اند، اما در عمق، ریشه‌دار و مخرب هستند. یکی از وجوه انتقادی واضح در رمان "شرقاوی"، آشکارسازی کلیشه‌های جنسیتی و تأکید بر نقش زنان به‌عنوان مبارزانی آگاه در کنار مردان است. این موضوع نیز در چارچوب نظریه‌ی مکتب فرانکفورت قابل تفسیر است؛ زیرا این نظریه به آزادی فردی و مقاومت در برابر ساختارهای قدرتی که فردیت را محدود می‌کنند، تأکید دارد. به‌علاوه، "شرقاوی" به نقش آموزش به‌عنوان ابزاری برای آگاهی‌بخشی و مقابله با فرهنگ توده‌ای نیز اشاره می‌کند که این موضوع نیز در راستای اصول نظریه‌ی زیبایی‌شناسی انتقادی است. علاوه بر این، وی با به‌کارگیری عناصری همچون عشق، طبیعت و احساسات، مخاطب را به خود جذب کرده و به‌واسطه‌ی هنرمندی خود، مسائل اجتماعی را به‌صورتی زیبا و الهام‌بخش به تصویر می‌کشد. این رویکرد نیز با نظریه‌ی زیبایی‌شناسی انتقادی همخوانی دارد؛ زیرا این نظریه بر این باور است که هنر نه‌تنها باید انتقاد کند، بلکه باید به‌گونه‌ای جذاب و القاگر باشد که مخاطب را به تفکر و عمل وادارد.

در نهایت، می‌توان نتیجه گرفت که رمان "شرقاوی" نه‌تنها یک اثر ادبی، بلکه یک سند اجتماعی ارزشمند است که در چارچوب نظریه‌ی زیبایی‌شناسی انتقادی مکتب فرانکفورت عمل کرده است. وی به‌واسطه‌ی هنرمندی و نویسندگی خود، مسائل و مشکلات موجود را به‌صورتی واضح و زیبا به تصویر کشیده و به آشکارسازی حقایق پنهان جامعه پرداخته است. بنابراین، می‌توان گفت که "شرقاوی" به‌خوبی اصول نظریه‌ی زیبایی‌شناسی انتقادی را در رمان خود به‌کار گرفته و اثری را آفریده که هم از نظر ادبی و هم از نظر اجتماعی بسیار ارزشمند است.

پی‌نوشت‌ها

1. Theodore Wisengrund Adorno

2. Walter Benjamin

3. Herbert Marcuse

4. Max Horkheimer

۵. حالا می‌خواهیم برای پیامبر (ص) فاتحه بخوانیم و همه چیز گذشته را فراموش و صفحه‌ی نوی را آغاز کنیم. به نظر من، ما باید به هیئت مدیره‌ی فعلی رأی اعتماد و به این موضوع پایان‌دهیم و بگوییم: «هر چه باشد، به ما مربوط نیست» ... در این صورت، تمام امکانات اتحادیه دوباره برای خدمت به کل کشور بسیج خواهد شد.

۶. گوش کنید ای مردم روستا! از نفاق و فریب پرهیزید. ما چیزهایی دیدیم که حتی کودکان و جنین‌های در شکم مادرانشان از ترس آن، موهایشان سپید می‌شد ... مسئول این همه اتفاق، بی‌خبری کشاورزان است ... کسانی که ما را در زندان شکنجه کردند، از میان کشاورزان بودند ... اگر آگاهی سیاسی واقعی داشتند، هرگز این دستورات را اجرا نمی‌کردند.

۷. زن‌های سفید پوست ... با پودر و رژ لب در وسط روز و لباس‌های کوتاه ... و مردهای شیک و خوشبو ... و منظره‌ی زن قاهره‌ای با موهایی که مثل پسرها کوتاه شده بود و لباس کوتاه او بالای زانوش را نشان می‌داد، مانند پیراهن‌های پسرهای روستایش وقتی که روز آبیاری زمین در آب فرو می‌روند ... با زنجیری سگی به بزرگی گوساله را به دنبال خود می‌کشید .. با اسمی فرنگی، به خدا، مصری بود و از فرنگی‌ها نبود ...

۸. او (انصاف) به صحبت درباره‌ی خیابان‌های قاهره ادامه داد ... اولین باری بود که خیابان‌ها را می‌دید ... ساختمان‌هایی به این بلندی ... بلندتر از مناره‌ی مسجد روستا و مسجد سیده زینب سلام الله علی‌ها و مناره‌ی سلطان حنفی ... و مغازه‌هایی که ویتترین‌هایشان می‌درخشید ... و ماشین‌هایی که با حرکت مداومشان در خیابان‌ها سر آدم را می‌چرخاندند، طوری که آدم هنگام عبور از یک خیابان به خیابان دیگر سرگیجه می‌گرفت...

۹. در ورودی باریک، مردی ایستاده بود که کت و شلواری شیک به تن و لبخندی ساختگی بر لب داشت. لاغراندام بود، سریع حرکت می‌کرد، چهره‌ی زرد رنگ، گونه‌های فرورفته و سیل‌های بلند... و موهای مشکی براقش را مرتب کرده بود و تا روی گوش‌هایش می‌رسید و ظاهری زنانه به او می‌داد ... اما نگاه‌هایش چالش برانگیز بود، مانند نگاه مار، در چهره‌ای خشمگین که گویی از نفرت می‌سوخت ... و با صدایی تیز و بلند که بلندتر از صدای سگ‌ها بود گفت.

۱۰. بشنو، ای آقا، ای کسی که از مصر آمده‌ای. حواست باشد درباره چیزی که نمی‌دانی حرف‌زننی.. اولاً، چه کسی به تو گفته کسی که ازدواج نکرده نمی‌تواند امام جماعت شود؟ ... ثانیاً، برادر من، چه کسی به تو گفته که سن کم مانع امامت می‌شود؟ سن من حدود سی سال است و پیامبر که سلام بر او باد، مردی زیر

بیست سال (اسامه) را بر لشکریان و بزرگان صحابه گمارد... تو اصلاً از اسلام و تمدن اسلامی چه می‌دانی؟ حالا که عالم به اسلام هستی، بدان که اسلام دین آزادی است... دین ضد ستم و فساد است. ۱۱. این همان فرحات، برادر رزق است که آمده. او هم آمده است... چه می‌خواهد؟... از چه شکایت دارد؟... و مرا در آغوش کشید... و از او پرسیدم که برای چه آمده. او لبخندی زد و درحالی که موهای تیره‌ای آراسته‌اش را دست می‌کشید، گفت: «برادرم، آمده‌ام تا بیشتر بخوام... و اگر شکر کنید، بر نعمتتان خواهم افزود»

۱۲. او شروع کرد به توضیح کارهایی که آن‌ها در سازمان جوانان انجام داده‌اند و (درباره ی) نقش سازمان جوانان در استان به من گفت... (او گفت) که این مسأله به همه‌ی کسانی که از سوسیالیسم دفاع می‌کنند، مربوط می‌شود... آزادی... آزادی انسان و حقوق کشاورز... اما فتحی، چطور این همه جزئیات را می‌دانی؟!... نامه‌ای از استاد ریان... و نامه‌ها و یادداشت‌هایی از سازمان جوانان در استان و به خصوص از دانش‌آموزان روستا.

۱۳. چه وضعیتی است! چه چیز باعث می‌شود یک زن تا این حد خودش را عریان کند؟! پول ندارد بقیه‌ی لباسش را بخرد... با این وضع بیرون می‌آید؟ قطعاً این‌گونه از زنان هیچ چیز تولید نمی‌کنند؛ همان‌طور باعث تأخیر و کندی در رسیدن به هدف می‌شوند... تقلید کورکورانه از خارجی‌ها می‌کنند... لباس و رفتار کج‌وکوله‌ی آن‌ها را هم وارد مملکت‌مان می‌کنند!... چگونه می‌خواهیم تولید کنیم؟!

۱۴. به مناسبت این موضوع، از من خواست که پدرش را متقاعد کنم که او را به کلاس‌های سوادآموزی بفرستد، زیرا او می‌خواهد دنیای عجیبی را که حروف و کلمات روی کاغذ می‌سازند، بشناسد... او... مثل سالم... می‌خواهد اسرار این خطوط روی کاغذ را بداند و دنیایی را که پشت این کلمات وجود دارد، تجربه کند...

۱۵. دختران بزرگ، حتی کسانی که قبلاً در مصر کار می‌کردند، همه به روستا بازگشته‌اند و در کارخانه کار می‌کنند و شب‌ها در مدرسه‌ی روستا دوره‌های سوادآموزی می‌بینند... حالا فهمیدی؟ و دختران خردسال در حال تحصیل هستند... من از کجا برای شما دختر خدمتکار بیاورم؟ دوران جهالت تمام شده است... دیگر همه‌ی موجودات زنده فقط به فکر خودشان نیستند... وگرنه همه مثل کشورهای خارجی ساعتی کار می‌کردند... دوران جهالت به پایان رسیده و دیگر کسی نمی‌تواند از عرق و زحمت دیگری نان بخورد... دوران استثمار تمام شده است!

منابع و مأخذ

- آدورنو، تئودور، و هورکهایمر، ماکس، (۱۳۸۹)، **دیالکتیک روشنگری**، ترجمه: مراد فرهادپور و امید مهرگان، چاپ چهارم، تهران: انتشارات گام‌نو.
- احمدی، بابک، (۱۳۷۷)، **آفرینش و آزادی**، تهران: نشر مرکز.
- اریکسون، اریک، (۱۳۹۶)، **مقدمات روان‌شناسی اریکسون**، ترجمه: سهیلا خداوردیان و سعید حسن‌زاده، تهران: انتشارات پندار تابان.
- استریناتی، دومینیک، (۱۳۸۰)، **مقدمه‌ای بر نظریه‌های فرهنگ عامه**، ترجمه: ثریا پاک‌نظر، تهران: نشر گام‌نو.
- بودریار، ژان، (۱۳۸۹)، **جامعه‌ی مصرفی**، ترجمه: پیروز ایزدی، چاپ دوم، تهران: نشر ثالث.
- پاشایی فخری، کامران، حسین پورچیانه، آرزو، و عادل‌زاده، پروانه، (۱۳۹۹). «بررسی اشعار نیما یوشیج براساس نظریه زیبایی‌شناسی انتقادی مکتب فرانکفورت»، *زیبایی‌شناسی ادبی*، ۱۱ (۴۳): ۱-۲۵.
- پین، مایکل، و ری‌باربرا، جسیکا، (۱۳۹۹)، **فرهنگ اندیشه‌ی انتقادی از روشنگری تا پسا مدرنیته**، ترجمه: پیام یزدانجو، تهران: نشر مرکز.
- جهانیان، ناصر، (۱۳۷۸). «فردگرایی و نظام سرمایه‌داری»، **کتاب نقد**، (۱۱): ۳۸-۶۳.
- رضایی، محمد، (۱۳۸۳). «مطالعات فرهنگ عامه»، **کتاب ماه علوم اجتماعی**، (۷۹): ۵۶-۶۰.
- شرفاوی، عبدالرحمن، (۱۹۷۵)، **الفلاح**، تونس: نشر و توزیع مؤسسات بن عبد‌الله.
- فروم، اریک، (۱۳۸۹)، **گذری بر کتاب «گریز از آزادی»**، ترجمه: عزت‌الله فولادوند، تهران: انتشارات مروارید.
- فولادی، مهناز، (۱۴۰۰). «تحلیل جایگاه اجتماعی زنان در رمان‌های رضا براهنی براساس نظریه زیبایی‌شناسی انتقادی مکتب فرانکفورت»، *ادبیات داستانی*، ۱۰ (۴): ۱۲۹-۱۵۰.
- کورینگان، پیتر، (۱۳۹۶)، **درآمدی بر جامعه‌شناسی مصرف**، ترجمه: شایسته مدنی لواسانی، تهران: نشر پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
- گیدنز، آنتونی، و بردسال، کارن، (۱۳۸۶)، **جامعه‌شناسی**، ترجمه: حسن چاوشیان، تهران: نشر نی.
- محسنی، مرتضی، و پیروز، غلامرضا (۱۳۸۸). «تحلیل شعر پروین اعتصامی براساس نظریه زیبایی‌شناسی انتقادی مکتب فرانکفورت»، *نشر پژوهی ادب فارسی*، ۲۵ (۲۲): ۲۲۳-۲۴۸.
- معتمدی، احمدرضا، (۱۳۹۹)، **گسست زبان؛ بحران هویت**، تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه‌ی اسلامی.
- مهدی‌زاده، سید محمد، (۱۳۸۹)، **نظریه‌های رسانه، اندیشه‌های رایج و دیدگاه‌های انتقادی**، چاپ یازدهم، تهران: انتشارات همشهری.
- هارولد دی، لسول، (۱۳۷۶). «ساخت و کارکرد ارتباطات در جامعه»، ترجمه: نادر درستی، *رسانه*، (۳۱): ۶۲-۶۹.

تحليل رواية "الفلاح" لعبد الرحمن الشرقاوي في ضوء الجماليات النقدية لمدرسة فرانكفورت

فاطمة سعيدي سياهدشت^١

حجة اله فسنقري*^٢

المُلخَص

تُعَدُّ نظرية الجمال النقدي إحدى المفاهيم الأساسية لمدرسة فرانكفورت في القرن العشرين، التي تتناول نقد الهياكل الاجتماعية في المجتمع الرأسمالي. تستند هذه المدرسة إلى الاعتقاد بأن الفن كتركيب للخبرات الحسية والإدراك العقلي هو الظاهرة الوحيدة القادرة على التعامل مع الجمال بطريقة أصيلة. لا يقتصر الفن على التسلية أو الجمال الخالص فقط، بل يعد أداة مهمة لنقد المجتمع وإحداث تغييرات جوهرية فيه. يهدف البحث الحاضر إلى تحليل رواية "الفلاح" للكاتب المصري عبد الرحمن الشرقاوي بناءً على الجماليات النقدية باستخدام المنهج الوصفي- التحليلي. تُعتبر رواية "الفلاح" كنموذج للأدب النقدي مثلاً يتناول نقد المجتمع الرأسمالي وتأثيراته على الثقافة من منظور جمالي. يسعى هذا البحث إلى الإجابة على السؤال التالي: كيف استخدم الشرقاوي الجمال الفني بشكل فني لنقد هياكل السلطة والأيدولوجيات السائدة؟ وكيف حوّل الفن إلى أداة لتعزيز التفكير النقدي والوعي الاجتماعي؟ تدعو رواية "الفلاح" بالاعتماد على الجماليات النقدية ومفهومها الأساسي وهو نقد الثقافة الجماهيرية، القراء إلى دراسة التناقضات، وعدم المساواة، والقوالب النمطية الثقافية، مما يهيئ الأرضية لتحليل أكثر عمقاً للمجتمع المصري ما بعد الاستعماري. من خلال تفكيك مفاهيم مثل: مقاومة صناعة الثقافة، ومعارضة الفردية والذرائعية، والتناقضات الجدلية، ونقد الصور النمطية الجنسية، أظهرت نتائج البحث أن الشرقاوي، من خلال خلق شخصيات متنوعة ومعقدة وسرد مشوق، يناقش التناقضات، وعدم المساواة الاجتماعية، والفساد السياسي، وأزمة الهوية التي يخفيها التأثير الثقافي الجماهيري، ويوجه القارئ نحو التفكير ونقد المجتمع.

الكلمات الدلالية: الجمالية النقدية، عبد الرحمن الشرقاوي، رواية الفلاح، الثقافة الشعبية، مصر ما بعد الاستعمار.

^١ طالبة الماجستير في فرع اللغة العربية وآدابها بجامعة الحكيم السبزواري، سبزوار، إيران.

^٢ استاذ مشارك في قسم اللغة العربية وآدابها بجامعة الحكيم السبزواري، سبزوار، إيران.